

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

شبهانگ راد
۱۱ جون ۲۰۲۲

ترسیم خط روشن با مماشات و محافظه کاری

(قسمت چهارم)

سربلند: رفیق شبهانگ، می‌خواهم وقفه‌ای در این گفتگو داشته و پاسخ سؤالاتی از خوانندگان این گفتگو را از تو بپرسم. در دور قبلی گفتگوهایمان، خوانندگان به دو مورد برخورد کرده بودند که علاقمند نظرت را در آن خصوص بدانم. شخصی بنام محسن معتقد بود امروز ما با پدیده‌ای به نام "اسلام سیاسی" روبرو هستیم که هیچ تجربه تاریخی در برخورد به آن در گذشته وجود نداشت. یعنی ما هیچ آثار مکتوبی نداریم که به این موضوع پرداخته باشد. و حالا در مقابل این پدیده چه موضع‌گیری باید داشت بخصوص این‌که اسلام حداقل در شعار خود را مخالف نظم فعلی جهان می‌داند.

سؤال دوم هم از سوی غلام مطرح شده بود که به نقش تجربیات تاریخ جنبش کمونیستی در جهان برمی‌گردد. او معتقد است که در دوره‌ای رهبران پرولتاریا با جمع‌بندی تجربیات قبل از خود توانستند ایده‌های نوینی را خلق کنند، اما ما در دوره خود جمع‌بندی مشخص از گذشته و شکست تجربیات سوسیالیسم در جهان نداریم. نظر تو چیست و آیا تو جمع‌بندی در خصوص تجربیات گذشته در عرصه بین‌المللی داری؟

شبهانگ: آگه بخواهم در پاسخ به سؤال اول، از بحث ریشه‌ای و توضیح پیدایش تاریخی اسلام بدور بشم و با مقوله امروزی‌ای بنام "اسلام سیاسی" که ابداع‌کننده اون، حکمت در جنبش ایران بود، برخورد بکنم، باید بگویم که مگه ما اسلام غیر سیاسی هم داریم که امروزه یکی از وظایف کمونیست‌ها مبارزه با "اسلام سیاسی" هستش؟ یعنی این‌که می‌خواهم بگویم اسلام داره در تمامی شئون زندگی مردم، در سیاست دخالت می‌کنه و داره به نیازهای فعلی سرمایه در کشورهای متفاوت پاسخ مثبت میده. ما نمونه اینرو داریم در خیلی از جاها می‌بینیم. مازاد بر این‌ها مگه به‌غیر از اینه که بورژوازی و امپریالیسم برای تداوم منفعت و حاکمیت‌شون دو ابزار دارند؟ یکی استفاده از سرکوب عریان و خشن هستش که بوسیله نیروهای مسلح‌اش داره علیه مردم بکار می‌گیره، و یکی دیگه هم سیاست و ایدئولوژییه. این روش رو هم داره از طریق ارتباطات جمع‌اش، روشنفکران دست‌پروده خود، فیلسوف‌ها و ... مورد استفاده قرار میده و داره میلیون‌ها نفر را در جهل و نادانی نگه می‌داره.

در هر صورت کسانی‌که دارند "اسلام سیاسی" را از مناسبات استثمارگرانه حاکم بر دنیا جدا می‌کنند. در درجه اول باید از نظر زیربنایی تفاوت ماهوی اونو با نظام‌های سرمایه‌داری نشون بدهند، و در ثانی ثابت بکنند که سیاست اون‌ها در خدمت به نظام‌های امپریالیستی نیست. باید نشون بدهند که نزاع و جنگ و دعوای این‌ها، بر سر منافع دو طبقه

متضاد است. یعنی باید نشون بدهند که در درون ایدئولوژی سرمایه‌داری، ما نمی‌توانیم شاهد بروز چنین سیاست‌هایی یعنی تحمیل توده‌ها بوسیله اسلام باشیم. این دیگه ما نیستیم که داریم می‌گیم. یعنی اسلام خودش داره، بروشنی و با عریانی تمام می‌گه به همان دلیلی که پنج انگشت یک‌دست برابر هم نیستند، انسان‌ها هم در نوع زندگی و ... در درون جامعه هم نمی‌تونند بطور مساوی و برابر زندگی بکنند. در واقع داره بر وجود جوامع طبقاتی صحنه می‌زاره و خواهان قوام اون چیزیه که جهان سرمایه‌داری می‌خواد.

فکر می‌کنم که اگه از نظر زیربنائی هم بخوایم بهش نگاهی داشته باشیم، کمتر کسی است که بخواد اونو در خدمت سرمایه ندونه. اما از نظر سیاسی، برداشت‌های متفاوتی وجود داره که یک عده‌ای دارند اسلام را بعنوان ایدئولوژی متضادی که در مقابل سرمایه قرار داره، به بیرون معرفی می‌کنند. یا این‌که دارند اون به‌عنوان یک آلترناتیوی که در مقابل سرمایه قرار گرفته است توضیح می‌دهند. نظرم اینه که اسلام را باید در درون سرمایه دید و نه در مقابلش. اختلافشون بر سر حکومت‌داری و اداره زندگی مردم به سبک خودشونه. می‌خواهند قوانین خودشون بمرحله عمل در بیارند. برای روشن شدن بیشتر نظر خودم باید بگم که شما در جوامعی مثل ایران، عربستان و ... دارید چه چیزهایی را مشاهده می‌کنید. این درسته که ما در گذشته دور با چنین پدیده‌ای و به این گسترده، روبرو نبودیم ولی نبود اون نباید این‌گونه تلقی و یا استنباط بشه که ایدئولوژی دیگه‌ای است که داره در مقابل سرمایه قد علم می‌کنه.

کسانی که دارند امروزه "اسلام سیاسی" را از سرمایه جدا می‌کنند و یا دارند در معادلات سیاسی امروزی پرونده دیگه‌ای برایش باز می‌کنند، در حقیقت دارند اینرا به‌عنوان تفکری در مقابل طبقات حاکم توضیح می‌دهند، بدون این‌که بخوانند رابطه اون با طبقات سرمایه به‌طور عملی به حساب بیاریند، و یا این‌که بخوانند توضیح بدهند که "اسلام سیاسی" هیچ فرقی با دیگر اشکال حکومتی سرمایه‌داری نداره. بنابراین نباید در توضیح سیاسی این مسئله، تاکید می‌کنم در توضیح سیاسی این مسئله دچار انحراف شد و این‌ها را خارج از کادر سیاست‌های امپریالیستی به حساب آورد.

به‌هرحال رفیق عزیز چون اولین باره که دارم در این مورد نظر میدم، همانطوری‌که در بالا گفتم نباید با استفاده از چنین واژه‌هایی سعی کرد تا "اسلام سیاسی" را بعنوان آلترناتیوی حکومتی مقابل سرمایه‌داری تعریف کرد و یا این‌گونه القاء نمود که رژیم‌هایی همچون رژیم جمهوری اسلامی، عربستان و ... و یا نیروهائی مثل القاعده، حماس و یک طرف هستند و سرمایه‌داران جهانی در طرف دیگه. یا این‌که یک وظیفه جداگانه‌ای برای خود قائل شد و یا این‌گونه وانمود کرد که "اسلامی سیاسی" خطرناکتر از مثلاً فلان حکومت سرمایه‌داری‌ست. من فکر می‌کنم که بهترین توضیح اینه، که این‌ها را هم باید در همان ردیف قرار بدیم و صرف اختلافشون بر سر حکومت‌داری را نباید به پای یک قطب، تحت عنوان "اسلام سیاسی" نوشت.

می‌خواهم بگم که حکایت این واژه در مفوله‌های سیاسی چیزی جز اضافه کردن کلمه کارگری پشت کمونیست نمی‌باشه. مگه ما کمونیستی را سراغ داریم که نخواهد بگه من دارم از منفعت طبقه کارگر حرکت می‌کنم. کمونیسم اساساً با منفعت طبقاتی کارگران گره خورده. مگه این‌که بخوایم با اضافه کردن پشت اسم خودمون با یک "ایسم" بگیم که این از تبار دیگه‌ای هستش!!!

در پاسخ به سؤال دوم باید بگم که من شخصاً جمع‌بندی مدون شده و یا جمع و جوری در خصوص عرصه بین‌المللی ندارم. فکر می‌کنم که کار یک نفر و دو نفر، و یا کار یک سازمان و دو سازمان نیست. واقعاً بررسی این موضوع نیازمند اینه که شما با دنیای کمونیستی بطور واقعی و عملی ارتباط داشته باشی. موقعیت اون‌ها را بدونی. نیروهای درون اون را به شناسی. بر تفکرات‌شان آشنا باشی و ... اون‌وقت خواهی یک جمع‌بندی از اوضاع جنبش کمونیستی

جهان ارائه بدهی. بدون این راستش را بخواهید بی‌معنی و بی‌محتوا خواهد بود. یعنی می‌خواهم بگم که این حجم کار بسیار گسترده است و نیازمند سازماندهی و ارتباط می‌باشد.

ولی جدا از این‌ها یک چیز روشن و اون اینه که رهبران پرولتاریای جهان با بررسی و نگاه عمیق‌شون به گذشته تونستند ایده‌های نوینی را خلق کنند. در این شکی نیست. بی‌دلیل هم نبود که منجر به انقلاب در این منطقه و اون منطقه، در این قاره و یا اون قاره شده. شنیده و خوانده‌ایم که اون تحرکات و بررسی و ارائه راحل‌های جدید تونست دنیا را به دو نیمه تبدیل بکنه. این هم درسته که ما امروزه با افرادی همچون مارکس، انگلس، لنین، مانو و .. روبرو نیستیم. ولی یک چیز را با صراحت و قاطعیت میشه گفت و اون اینه که ما از گذشته خودمون آگاهییم، یعنی شکست‌ها را با پوست و گوشت خودمون لمس کرده‌ایم، ولی متأسفانه از اون‌ها هم نتونستیم درس بگیریم و دُرستی‌ها را در عمل جایگزین‌اش بکنیم. جنبش کمونیستی جهانی – که منظورم نیروهای موجود در درون هر کشوری می‌باشد – در عرصه جهانی نیاز دارند که بعد از به انحراف کشیده شدن کمونیزم و عقب‌نشینی‌شان توضیحاتی بدهند. در این حرفی نیست. ولی فکر می‌کنم که مهم‌تر از این‌ها، دنیا به انسان‌هایی نیازمنده، که بُرش و قاطعیت لازمه یک کمونیست را داشته باشند و بتوانند به اون چیزی که باور دارند را در مقابل سرمایه و آن‌هم بطور عملی نشون بدهند. باید بدونند که کمونیزم، سرمایه را از پشت دُور نمی‌زنه و به این وسیله به حاکمیت پرولتری دست نمی‌یابه، بلکه می‌بایست قاطعانه، رو در رویش قرار بگیره و با جنگ و گریز و سر آخر با قدرت توده‌ای و بدون مماشات حاکمیت را از آن خودش بکنه.

من می‌خواهم برای روشن شدن هر چه بیشتر نظرم، به مسئله مشخص خودمون یعنی ایران اشاره بکنم که میشه ازش یک نتیجه‌ای گرفت. ببینید جنبش کمونیستی ایران – حالا هر اسمی را که بخواهید رویش بگذارید – شکست را دیده، یعنی خودش در این شکست دخیل بوده، خون داده، مصیبت‌ها را دیده. حتی نتونسته از موقعیت بوجود آمده استفاده دُرست بکنه، نتونسته توده‌ها را سر و سامان بده. حتی مهم‌تر از اون این‌که نتونسته نیروهای اعتقادی‌شو حفظ بکنه. آیا میشه گفت دلیل اینکار این بوده که جمع‌بندی نداشته؟ آیا میشه گفت که راه برایش مشخص نبود؟ واقعاً باید به این فکر کرد مثلاً جنبش کمونیستی ایران می‌خواه چه راه نوینی را کشف بکنه؟ مگه اون‌یکه داره این حرف رو می‌زنه، درد امروزی را در بی‌راهی میدونه؟

براستی رفیق سربلند گرامی نمی‌خواهم سؤال را با سؤال پاسخ بدهم، آیا شما جریانی و – حتی فردی – را سراغ دارید که جمع‌بندی خودش از انقلابات و از نتایج اون‌ها نداشته باشه؟ نه تنها همه دارند و حتی پا را فراتر از این هم گذاشته‌اند – که باز هم اشکالی در این نمی‌بینم – و علت ایستایی و یا به شکست کشیده شدن انقلاب شوروی را دارند به سیاست‌های لنین و استالین ربط می‌دهند. یعنی در واقع می‌خواهم بگم که یکی انقلاب شوروی را قبول نداره، یکی انقلاب چین را "دهقانی" میدونه، یکی مانو را داره رد می‌کنه و یا این‌که امروزه یکی را دارند مارکس زمانه معرفی می‌کنند!!!!

من فکر می‌کنم که مشکل، این‌ها نیست. می‌دونید چرا اینو میگم. به این دلیل که همه نیروهای موجود در درون جنبش کمونیستی – تاکید می‌کنم نیروهای موجود در درون جنبش کمونیستی – همه‌شون جمع‌بندی خودشون از همه چیز دارند. حالا شاید شسته و رفته نباشه ولی هر یک از اون‌ها دارند در تمامی عرصه‌ها، راجع به منطقه، جهان، نظر می‌دهند. در درون خودشون هم برنامه‌های انقلاب را تدوین کردند و دارند می‌گند که برنامه ما تنها برنامه انقلاب است و دارند می‌گند ما تنها جریان پرولتری در ایرانیم!!!! شبانه روز هم دارند رویش تبلیغ می‌کنند که راه ما بهترین و همه را دارند فرا می‌خوانند به سمت سیاست‌هاشون. آگه در این میان "خدای" ناکرده و زبانم لال، یکی پیدا بشه و بخواد سیاست‌هاشون را به نقد بکشه با هزاران اتهام، افتراء، توهین و .. مواجه میشه. پس اون‌هاییکه فکر می‌کنند که آگه ما یک

جمع‌بندی داشته باشیم قضیه حل میشه، باید در برخوردها و در کردارشون نسبت به دیگران نشون بدهند و در این جدل‌ها، سیاست حق بجانب را انتخاب نکنند و بدنبال کشف حقیقت باشند. باید بگه که من در دوره مطالعه و تحقیق هستم و نمی‌تونم مثلاً راجع به فلان موضوع، نظری بدهم. ولی متأسفانه در عمل ما با این رفتار و کردار روبرو نیستیم. داریم عکس‌شو می‌بینیم. من بحث فردی در این زمینه با کسی ندارم. دارم اون چیزی که دور ماها را احاطه کرده و فضای اصلی ما را داره تشکیل میده، توضیح می‌دهم. فضا به غیر از این نیست و رفتارها هم به غیر از این چیزی که میگم، نیست.

به هر حال بر خلاف ارزیابی‌های موجود، که دلیل رو داره در نبود جمع‌بندی، در عرصه جهان کمونیستی و متعاقباً در فقدان راه‌های نوین می‌بینم، من همانجوریکه در بالا گفتم، درد امروزی را در فقدان بُرش‌مون می‌بینم. یعنی این‌که هر نیروی موجود در درون جنبش کمونیستی در هر کشوری، به هر میزان و تعدادی، باید با تمام وجود و با دل و جان برای تحقق آرمان‌های‌شون با طبقه حاکمه مبارزه قاطع‌ای را شروع بکنند. کاری که سرمایه و آن‌هم بطور قاطعانه در مقابلش گذاشته. اونوقت مطمئن باشید که زمینه‌های تغییر را گام به گام مشاهده خواهیم کرد. باید دونست که کمونیست با مماشات و محافظه‌کاری خط و مرز روشنی داره. در یک کلام می‌خواهم بگم که بزرگان پرولتاریا، راه را نشون دادند و در مقابل همه‌مون گذاشتند. ماهیت طبقات، پیگیری و نا پیگیری‌هاشون، وظیفه طبقه بالنده و آلترناتیو حکومتی را توضیح دادند، شیوه‌ها و متدها را در مقابل‌مون گذاشتند، فقط باید اون‌ها را بر اساس مختصات هر کشوری بکارش گرفت، و همچنین بایستی به معنای واقعی کمونیست را در رفتار با دیگران نشون داد و دوست و دشمن را بخوبی شناخت.

سربلند: رفیق شباهنگ. ممنون از توضیحات کاملی که دادی. راستش اختلافی با این نظرات ندارم که اینو یک ضعف جدی در این گفتگو میدام. من هم نمیتونم فقط بصرف یک گفتگو ژستی را بگیرم که بهش اعتقادی ندارم..... حالا می‌خواهم از بحث تنوریک فاصله گرفته و کمی این صحبت را بروزش کنیم..... تو مدت‌هاست که داری مینویسی. چند سالی میشه که بسیاری حداقل با نام شباهنگ راد آشنا هستند و دیدگاه هاش را میشناسند. در آن دوران این سؤال مطرح بود که این شباهنگ کیه؟ چه سابقه‌ای داره و این دست سؤالات..... در یک مقطعی زبان نوشتاری ات تغییر کرد. دیگر خودت را جمع می‌بستی و میگفتی "ما". بعبارتی و بطور آشکار گذشته مبارزاتی‌ات را شناساندی. حالا دیگه میدونیم شباهنگ راد از فعالان چریک‌های فدایی و ارتش رهاییبخش خلق‌های ایران بوده. اما سؤال اینجاست که چه شده به این زبان رسیدی؟ چطور این ضرورت را حس کردی که حالا باید از گذشته بصورت مستندل حرف بزنی؟ آیا تحمیل نبود؟ آیا فشارها و شایعه‌هایی که خوب میشناسیمشون سبب این واکنش نشده بود؟

شباهنگ راد: بگذارید یک چیز را صادقانه بهتون بگم. من قصد نداشتم بر اساس متد خارج از کشور حرکت کنم. این موضوع را تا حدودی در زیر نویس "[آنچه ما کردیم](#)" (*) توضیح دهم. قصد نداشتم که خودم را با گذشته معرفی کنم. منطق من در این بود که با موضع‌گیری‌های حال میشه خودتو معرفی کنی و بعبارتی میشه به خط و خطوط آدمی پی بُرد. اگه چه می‌دونستم این امر از چند زاویه می‌تونه ایراداتی داشته باشه و همچنین سؤالاتی را در ذهن‌ها بوجود بیاره. می‌دونستم که در آینده هم می‌خواهم به گذشته خود هم نگاهی داشته باشم. یعنی این‌ها از همان زمانی که می‌خواستم کار فردی را شروع بکنم مواجه بودم. همواره این‌گونه فکر می‌کردم که نمیشه صرفاً نشست و به نقد گذشته پرداخت و بعد از اون به مسائل متفاوتی که بطور روزانه ما باهش درگیر بودیم برخورد کرد. هستند کسانی که به چنین تفکری پای می‌فشارند و تاکیدشون بر اینه که ابتداء می‌بایست نسبت به کاستی‌های کار گذشته آشنا شد و بعد کار را

شروع کرد. ولی من همواره بر این موضوع اصرار داشته و دارم که باید هر دو کار را با هم به پیش بُرد. علی‌رغم چنین واقعیاتی از این و از اونور هم می‌شنیدم که، باید اعلان بکنم که از کدام گذشته دارم می‌آم و حامل کدام چارچوبه فکریم. به‌هرحال علی‌رغم آشنائی به چنین مواردی، کار فردی را بدان‌گونه که در بالا توضیح دادم، شروع کردم و در کنارش هم هر از چند گاهی، یک نقدهایی هم نسبت به تفکر جریانی که در گذشته بهش تعلق داشتم را به روی کاغذ می‌آوردم که طبیعتاً نمی‌توانست با مزاج سیاسی جریان گذشته‌ام سر سازگاری داشته باشد.

به‌همین دلیل و به اشکال متفاوت می‌دیدم که دارند از خودشون انعکاسات بنابجائی نشون می‌دهند. یعنی این‌که می‌دیدم به انحای گوناگون دارم مورد اتهام و افتراء کسانی قرار می‌گیرم که سال‌ها در کنارشان بودم. می‌دیدم که علی‌رغم آشنائی شخصی‌شان، دارند سعی می‌کنند تا اذهان بعضی از افرادی را که از گذشته من نا آشنا هستند رو منحرف، و در دنیای بیرونی منو به‌عنوان یک عنصر "توده‌ای"، "اکثریتی" و سر آخر "مأمور وزارت اطلاعات" معرفی می‌کنند. یک‌کاش این مسئله را در درجهٔ اول با نقد تنوریک – سیاسی، نشون می‌دادند و در درجهٔ دوم اون ارتباطات را، رو می‌کردند تا همگان به حقانیت نظر و حکم‌شان پی ببرند. البته بکارگیری این روش و متد در درون نیروهای سیاسی امر عجیب و غریبی نبوده و نیست و مطمئنم که همچنان با چنین تفکر و صدور حکم بدون استدلال مواجه خواهم بود

در چنین اوضاع و احوالی بود که صلاح را در این دیدم، تا نقد گذشتهٔ تشکیلات را، که در حقیقت نقدی خودی و فردی‌ست را بجلو بی‌اندازم و کمی روشن‌تر، معرف خودم باشم و نگذارم تا خواننده از لابلای نوشته‌هایم به گذشته‌ام پی ببرد. دلائل من چیزی به‌غیر از آنچه در فوق بدان اشاره کردم، نبود. در همین جا لازمه تاکید بکنم که برخوردهای بغایت ناسالم و تخریبی این افراد بی‌تأثیر در سرعت بخشیدن نقد و بررسی گذشته نبود. دیدم که دارند بی‌پرنسیبی را به اوج خود می‌رسانند؛ دارند تمام ارزش‌ها را بخاطر مصالح و منفعت حقیرشان لگدمال می‌کنند و پای‌بند به هیچ سنت صحیح‌ای نیستند. البته تصورم بر این بود که با اعلان موقعیت سیاسی – تنوریک گذشته‌ام، ابعاد این مسئله کاهش پیدا خواهد کرد؛ اما این تصور نمی‌توانست با واقعیات وجودی این افراد همخوانی داشته باشد. چگونه میشه جریانی که سیاست بی‌پرنسیبی را در مقابل‌اش گذاشته، بخواد ازش فاصله بگیره؟ مگه میشه جریانی که حتی حاضر نیست واقعیات وجودی خودشو توضیح بده، بخواد تحمل نقد دیگران را بهر حد و میزانی داشته باشد؟ مگه امکان داره یکی بی‌آد و بخواد سیاست‌ها و یا توانائی‌های "رهبر"یشون را زیر سؤال ببره و با اتهام بی‌پایه و بی‌اساس مواجه نشه؟ پرداختن به نظر اونها یعنی عبور از خط قرمز؛ عبور از خط قرمز هم، یعنی "هر که با ما نیست بر ماست".

به‌هرحال چنین رخداد تأسفبار و برخوردهای ناشایست فقط و فقط تونست انجام بررسی گذشته را بجلو بی‌اندازه، نه این‌که بخواد به‌عنوان عامل اساسی این کار تلقی بشه.

اضافه بر این‌ها باید بگم شما دارید درست می‌گید و تا آنجائی‌که به کار جمعی من با جریانات سابق بر می‌گرده من همواره دارم از "ما" صحبت می‌کنم. چرا که فکر می‌کنم من هم به‌عنوان یک عنصر در بروز چنین وضعیتی مقصرم و در پایه‌ریزی سیاست‌های نادرست‌اش و آن‌هم در عرصه‌های متفاوت دخیل بودم. بنابراین لازمه تا در این میان نقد خودم را داشته باشم. این گفته‌ها در حقیقت نقد خودی‌ست ولی از آنجائی‌که قدرت فکری آدم‌ها بسیار و بسیار پائین هستش و تشکیلات را در افراد می‌بینند، بنابراین با هر گونه نقد و بررسی‌ای که مواجه می‌شند فکر می‌کنند، که دارند "اتورپته" و "ابهت" سیاسی‌شون را زیر سؤال می‌برند. به‌همین دلیل است‌که دارند شتابزده و هراسان به‌میدان می‌آیند و سعی می‌کنند تا فضا را آلوده و شخصی‌اش کنند تا اصل مسئله کم‌رنگ و یا بی‌رنگ بشه. در حقیقت و در تجربه به اثبات رسیده که بقول معروف تا مادامی‌که "پا رو دُم‌شون نزاری" کاری بهت ندارند. بمحض این‌که از در مخالفت و آن‌هم به‌هر میزان و سطحی بر آیی، باید منتظر بازی بی‌نظم و ترتیب و مملو از تنه و لگد زدن‌های‌شان باشی. به‌عبارت

واقعی یعنی این که خودت رو وارد میدانی کردی که در آن چیزی جز فحش و ناسزا و .. عایدت نخواهد شد. فکر می‌کنم که دیگه نیازی به بر شماری فاکت در این زمینه نیست. این به پرنسبِ عملی و روتینِ همهٔ سازمان‌ها و جریان‌ات تبدیل شده. می‌بینیم که به‌چوجه تحمل کوچک‌ترین مخالفی را ندارند. دلیل‌اش هم در عدم باوری عمیق‌شون به مبارزهٔ ایدئولوژیکه. همه دارند می‌گند که مبارزه ایدئولوژیک برای پویائی‌ست، ولی در عمل سیاست طرد و تخریب را دارند در پیش می‌گیرند. تعبیرشان از مبارزه ایدئولوژیک فقط و فقط تعریف و تمجید از "رهبر"ی‌شون هستش. کار را بجائی رسوند که یک عضو مرکزیت داره، از همدیف خودش تعریف و تمجید میکنه. این سیاستِ مریض، وجودِ همه را گرفته.

در هر صورت همهٔ حرف در اینه که باید پذیرفت، فضا همینه و دو راه در مقابلات قرار می‌گیره. یا این که کاری بکار دیگری – منظور برخورد سیاسی، تئوریک – نداشته باشی و سرت را بزاری پائین و بکار تعیین شده و بی درد سر خودت ادامه بدهی، و یا این که پیه خیلی چیزها را به تنات بمالی و بدون تهمت‌های این و آن در جهت دُرستی‌ها و آرمان‌هایت گام بر داری. کار آسانی نیست. ولی می‌دونم که عقب نشستن هم کار صحیحی نیست. اگه بخواهی این سیاست را، یعنی سکوت، بی‌تفاوتی و عقب‌نشینی را انتخاب کنی، در واقع هم به خواست بنابجا اون‌ها تن دادی و هم داری خودت با دستان خودت سانسور، و ارزش‌های انسانی را لگدمال می‌کنی.

ادامه دارد/ جون ۲۰۲۲